



بررسی مسئولیت دولت ها در زمینه حمایت کنسولی در آرای دیوان دادگستری بین المللی با تکیه بر قضیه

برادران لاگرانژ

روح اله سلیمانی^۱*

چکیده

یکی از موضوعات مورد توجه در حقوق بین الملل مساله ارتباطات دیپلماتیک و کنسولی است، که اتفاقا این زمینه یکی از زمینه های قدیمی مطرح در میان ملل می باشد و در کانون توجهات دولت ها در روابط و حقوق بین الملل قرار می گیرد. در این راستای اهمیت این موضوع حقوق بین الملل، برای آن کنوانسیون هایی مورد طرح قرار داده است که این معاهدات اغلب تدوین کننده قوانین عرفی مورد رفتار در میان ملل در طی سالیان دراز می باشد. و از سوی دیگر مسئله قابلیت انتساب در سیاق آنچه که در قواعد ثانویه حقوق بین الملل نامیده می شود قابل طرح است. نگاهی به تاریخچه حقوق کنسولی نشان میدهد که هدف واقعی از ایجاد این بخش از حقوق بین الملل حمایت از افراد بوده است. یکی از مهمترین معاهدات در این زمینه کنوانسیون ۱۹۶۳ وین می باشد که دارای مقررات متعددی در رابطه نحوه ارتباطات دیپلماتیک و ضوابط رفتاری پایه ای برای دولت های طرف معاهده است که امروزه به دلیل تعدد دولت های طرف این کنوانسیون و نظام رفتاری واحد، به نظر می رسد که این محتویات کنوانسیون دارای خصیصه عرفی یکی از قضایای که در رابطه با رعایت محتویات و تشریفات مندرج در این کنوانسیون نزد دیوان بین الملل دادگستری مورد طرح بین المللی نیز هستند قرار گرفته است قضیه برادران لاگرانژ می باشد. در مقاله فوق در صدد هستیم که به بررسی جوانب حقوقی این قضیه در نظریه دیوان دادگستری بین المللی بپردازیم.

کلید واژه: مسئولیت دولت ها، دیوان دادگستری بین المللی، برادران لاگرانژ، حمایت دیپلماتیک و کنسولی دولت ها

مقدمه

روابط دولتها در قلمرو کنسولی و از جمله حمایت از اتباع توسط هیأت های کنسولی بر اساس کنوانسیون ۲۴ آوریل ۱۹۶۳ که از ۱۹ مارس ۱۹۶۷ لازم الاجرا شده است، برقرار گردیده است مطالب مورد نظر در تحقیق پیشرو دو بخش ارائه میشوند:

- بخش اول به بررسی مبانی وظایف هیأت کنسولی به طور عام و وظیفه آن در حمایت از اتباع دولت فرستنده به طور خاص میپردازد.
- بخش دوم به مطالعه رویه قضایی بین المللی و ره آورد آن در حمایت از اتباع توسط هیأت کنسولی اختصاص خواهد یافت.

و در بخش پایانی به موضوع و قضیه برادران لاگرانژ و تحلیل رای دیوان در خصوص حمایت کنسولی پرداخته خواهد شد.

بخش اول: مبانی وظایف هیأت کنسولی و تعهدات آن در قبال اتباع دولت فرستنده

در این بخش ابتدا مبانی و وظایف هیأت کنسولی در قبال اتباع مطالعه میشود و سپس تعهداتی که آن هیأت در قبال اتباع متبوع خود یعنی اتباع دولت فرستنده دارد مورد بررسی قرار می گیرند.

فصل اول: مبانی وظایف هیأت کنسولی در قبال اتباع دولت فرستنده

مبنای وظایف هیأت کنسولی در قبال اتباع دولت فرستنده را میتوان در دو دسته مقررات بین المللی و داخلی یافت که به اجمال مورد بررسی قرار میگیرند.

^۱ دانشجوی دکتری حقوق خصوصی دانشگاه آزاد سمنان



۱- مبانی وظایف هیأت کنسولی در قبال اتباع دولت فرستنده در مقررات بین المللی مقررات بین المللی در مورد وظایف هیأت‌های کنسولی در قبال اتباع دولت فرستنده را میتوان به طور عمده در قالب دودسته مقررات مکتوب (معاهدات) و غیر مکتوب (عرف) یافت.

الف (معاهدات

معاهداتی که حاوی مقرراتی در خصوص وظایف هیأت‌های کنسولی در حمایت از اتباع دولت، فرستنده هستند در ابتدا به صورت دوجانبه و سپس در قالب چند جانبه تدوین و منعقد شده اند .

معاهدات دو جانبه

قرون گذشته و به ویژه قرون نوزدهم و بیستم شاهد انعقاد معاهدات دو جانبه زیادی بوده اند. این معاهدات اغلب حاوی چندین موضوع از جمله مودت، تجارت، کشتی رانی و حقوق کنسولی بودند. در این مورد می توان به معاهده ۳۱ ژوئیه ۱۸۵۷ منعقد بین پارس و بلژیک و یا معاهده مودت، بازرگانی و حقوق کنسولی مورخ اوت ۱۹۵۵ منعقد بین ایران و آمریکا اشاره نمود. همان طور که میدانیم معاهده اخیر به عنوان مبنای صلاحیت دیوان بین المللی دادگستری در قضیه «سکوهای نفتی» از سوی ایران مطرح و به رغم اعتراض آمریکا مورد قبول دیوان قرار گرفت. بنابراین یکی از منابع مهم برقراری روابط دیپلماتیک و کنسولی و تعیین وظایف آنها در قبال اتباع خود معاهدات دو جانبه ای بودند که در روزگاران گذشته بیشتر منعقد می شدند. البته می توان وجود آنها را همچنان مشاهده نمود .

معاهدات چند جانبه

اولین حرکت جامعه بین المللی برای انعقاد معاهده چند جانبه در قلمروهای دیپلماتیک و کنسولی به اوایل قرن نوزدهم یعنی به کنگره ۱۹ مارس ۱۸۱۵ وین باز می گردد. در جریان این کنگره مقرراتی در مورد روابط دیپلماتیک به طور خاص منعقد گردید و به عنوان ضمیمه ۱۲ معاهده مصوب پذیرفته شد. این مقررات با پروتکلی که در ۲۱ نوامبر ۱۸۱۸ در اکس لاشاپل منعقد گردید تکمیل شدند. اگرچه این اسناد به لحاظ حقوق قراردادی با استقبال چندانی مواجه نشدند اما مبنای عرفی قرار گرفتند که توانست نه فقط منجر به انعقاد برخی معاهدات منطقه ای (مانند معاهده ۲۰ فوریه ۱۹۲۸ هاوانا) گردد بلکه توانست در اوایل دهه ۶۰ قرن بیستم مبنای انعقاد دو کنوانسیون به ترتیب در ۱۹۶۱ در مورد روابط دیپلماتیک و ۱۹۶۳ در خصوص روابط کنسولی شود.

با وجود این در کنار این منابع مدون عرف همچنان یکی از منابع مهم وظایف هیأت های کنسولی را تشکیل می دهد.

ب) عرف

تا قبل از انعقاد معاهدات ۱۹۶۱ و ۱۹۶۳ عرف مهم ترین مبنای برقراری و پذیرش تعهدات در روابط دیپلماتیک و کنسولی محسوب می شد. می توان گفت که حقوق دیپلماتیک و کنسولی در واقع حقوقی است ذاتاً عرفی، که در طول حدود ۳۰۰ سال شکل گرفته اند . رویه دولت ها و در پی آن انعقاد معاهدات دو جانبه سبب شد تا آنها به این آگاهی دست یابند که قواعد الزام آوری در سطح جامعه بین المللی در حال شکل گیری هستند، در عین حالی که تلاش می کردند رسوم مورد نظر و متداول را اجرا و اعمال کنند. با توجه به تفکیکی که دکترین بین دو عنصر سازنده عرف یعنی عنصر معنوی و عنصر مادی میکند میتوان گفت که هر دو عنصر در حقوق دیپلماتیک و کنسولی قابل مشاهده هستند. عنصر مادی همان رویه ای است که دولت‌ها انجام میدهند و عنصر معنوی هم اعتقاد آنهاست به اینکه آن رویه در واقع اجرای یک تعهد حقوقی است. البته باید میان عرف از یک طرف و رسوم و نزاکت بین المللی از سوی دیگر قائل به تفکیک شد. بدین ترتیب که عرف دارای قدرت الزامی است در حالی که رسوم و نزاکت بین المللی فاقد آن میباشند .

اگرچه در حال حاضر حقوق دیپلماتیک و کنسولی تبدیل به حقوق قراردادی شده است، اما باید گفت که عرف همچنان اعتبار خود را به عنوان یک منبع مهم برای این حقوق حفظ کرده است. چون که اجرای کنوانسیونهای ۱۹۶۱ و ۱۹۶۳ از یک سو خود خالق عرف میشوند و از سوی دیگر خلأهای موجود در حقوق قراردادی با عرف تکمیل و رفع میگردد.

علاوه بر معاهده و عرف باید «اصول کلی حقوق» را نیز در مواردی به عنوان مبنای وظایف و تعهدات کنسولی لحاظ نمود. به عبارت دیگر اصول حقوقی مشترک بین نظامهای مختلف حقوقی جهان میتواند عنداللزوم در قلمرو روابط کنسولی نیز اعمال شوند .

بالاخره باید به مصوبات سازمانهای بین المللی، به خصوص سازمان ملل متحد و به ویژه مجمع عمومی و شورای امنیت آن و همچنین به رویه قضایی بین المللی به عنوان مبنای وظایف و تعهدات دیپلماتیک و کنسولی اشاره نمود. در کنار مبانی بین المللی در مورد وظایف هیأت‌های کنسولی در حمایت از اتباع باید به مقررات داخلی نیز توجه کرد .



مبانی وظایف هیأت کنسولی در حمایت از اتباع دولت فرستنده در مقررات داخلی

بررسی اسناد و مقررات منتشره در این زمینه نشان می‌دهد که بیش از شصت کشور در جهان مقرراتی در مورد وظایف هیأت‌های دیپلماتیک و کنسولی وضع نموده‌اند. البته اغلب آنها کشورهای هستند که از مکتب دو آلیسم تبعیت می‌کنند؛ که برای نمونه می‌توان به مقررات کشورهای آمریکا و انگلستان اشاره نمود. کشورهایی که از مکتب مونیسم پیروی میکنند نیازی به تصویب قوانین داخلی جداگانه ندارند، چون که تصویب مقررات بین‌المللی برای آنها به مثابه مقررات داخلی محسوب میشود. برخی از این کشورها تا حدی پیش رفته‌اند که مقررات بین‌المللی را برتر از مقررات داخلی خود میدانند که میتوان از آلمان و فرانسه نام برد. کشورهایی هم مانند ایران که مقررات بین‌المللی را در صورت پذیرش در حکم قانون میدانند. نیازی به تصویب قوانین داخلی نخواهند داشت، این گونه کشورها بیشتر با مشکل اجرای مقررات بین‌المللی مواجه هستند. علاوه بر مقررات داخلی کشورها باید رویه قضایی محاکم و همچنین عملکرد قوای مجریه آنها نیز لحاظ شوند. در این مورد میتوان به احکام صادره از محاکم آمریکا یا به عملکرد حکومت آن کشور اشاره کرد. به رغم وجود این منابع به نظر میرسد که جامعه بین‌المللی برای ایجاد امنیت بین‌المللی در قلمرو مقررات کنسولی به طور عام و حمایت کنسولی از اتباع دولت فرستنده به طور خاص لازم دیده است که مقررات متحد الشکلی اجرا شوند، به همین جهت هم کنوانسیون ۲۴ آوریل ۱۹۶۳ روابط کنسولی منعقد گردید که اساس بحث ما را تشکیل میدهد.

فصل دوم: وظایف هیأت کنسولی در قبال اتباع دولت فرستنده

وظایف هیأت کنسولی در قبال اتباع دولت فرستنده را می‌توان در دو محور مورد بررسی قرار داد:

- کمک و مساعدت هیأت کنسولی به اتباع دولت فرستنده
- حمایت هیأت کنسولی از اتباع دولت فرستنده

۱- کمک و مساعدت هیأت کنسولی به اتباع دولت فرستنده

وظایف هیأت کنسولی به طور عام و وظایف آن برای کمک و مساعدت به اتباع دولت فرستنده به طور خاص در ماده ۵ کنوانسیون ۱۹۶۳ روابط کنسولی پیش بینی شده‌اند.

این ماده ابتدا یک وظیفه کلی و عام را برای هیأت کنسولی در قبال اتباع دولت فرستنده مطرح می‌کند و سپس در بندهای دیگر خود به مصادیق این وظایف می‌پردازد. طبق بند یک ماده ۵ «هیأت کنسولی موظف است که از منافع و حقوق اتباع دولت فرستنده اعم از حقیقی و حقوقی در چارچوب و ضوابط پذیرفته شده حقوق بین‌الملل دفاع و حمایت نماید. ماده ۵، پس از ذکر این وظیفه عام، به بیان مصادیق کمک و مساعدتهایی که هیأت کنسولی موظف است به اتباع دولت فرستنده ارائه نماید، می‌پردازد؛ از جمله اینکه هیأت کنسولی موظف به:

- ارائه گذرنامه یا اسناد مسافرتی به اتباع دولت فرستنده

- ارائه کمک و مساعدت به اشخاص حقیقی و حقوقی دولت فرستنده

- انجام وظیفه به عنوان مأمور ثبت اسناد و احوال

- حفظ منافع اتباع حقوقی دولت فرستنده

- حفظ منافع اتباع صغیر و محجور دولت فرستنده

- بازنمایی اتباع دولت فرستنده نزد محاکم و سایر مقامات و دولت پذیرنده در صورت غیبت آنان.

- ارائه کمک و مساعدت به ناوهاد، کشتی‌ها و هواپیماهای دولت فرستنده می‌باشد

علاوه بر موارد فوق ماده ۵ در بند آخر خود اشعار می‌دارد که وظایف دیگری را هم می‌توان بر عهده هیأت کنسولی گذاشت که با قوانین و مقررات دولت پذیرنده مغایرت نداشته یا دولت مزبور با آنها مخالف نباشد در این مورد می‌توان برای مثال کمک و مساعدت به مالباختگان دولت فرستنده و یا پذیرش امانات از سوی آنان را مطرح نمود.

در یک نگاه اجمالی به ماده ۵ چندین نکته جلب توجه میکند:

- اولاً، از ۱۳ بند ماده ۵ کنوانسیون ۱۹۶۳ وین ۸ بند آن به طور مستقیم مربوط به کمک و مساعدت هیأت کنسولی به اتباع دولت فرستنده می‌باشند. این کمک و مساعدت در سایر بندها هم کم و بیش مورد توجه قرار گرفته‌اند؛ به عبارت دیگر حداقل قسمت اعظم وظایف هیأت کنسولی کمک و مساعدت به اتباع دولت فرستنده میباشد.

- ثانیاً، طبق ماده ۵ اعمال پیش‌گفته در زمره وظایف هیأت کنسولی هستند. این بدان معناست که به هیچ وجه نیازی نیست که هیأت کنسولی برای انجام این وظایف درخواستی دریافت نماید بلکه به محض اطلاع باید به انجام وظایف خود در قبال اتباع دولت فرستنده مبادرت ورزد، به خصوص اینکه



در مواردی اصلاً امکان ارائه درخواست وجود ندارد. برای مثال اگر والدین طفل صغیری در کشور پذیرنده فوت کنند آن طفل که قادر به درخواست کمک و مساعدت از هیأت کنسولی دولت متبوع خود نمی باشد، یا شخصی که محجور می شود حداقل در بسیاری از موارد نمیتواند درخواست کمک و مساعدت نماید. بنابراین اصلاً نیازی به وجود چنین درخواستی نیست و هیأت کنسولی به بهانه عدم دریافت درخواست کمک و مساعدت نمیتواند از انجام وظایف خود در آن مورد طفره رود. به همین دلیل به نظر میرسد لازم باشد که هیأت کنسولی اطلاعات مورد نیاز از اتباع دولت متبوع در کشور پذیرنده را در بایگانی خود حفظ کند و تلاش نماید که این اطلاعات به روز باشند تا در صورت لزوم بتوانند مورد استفاده قرار گیرند.

-ثالثاً در ارائه کمک و مساعدت یعنی اجرای ماده ۵ هیأت کنسولی اغلب با خود اتباع دولت فرستنده طرف می باشد، یعنی هیأت کنسولی وظایف خود را در ارتباط مستقیم با اتباع دولت متبوع خود انجام میدهد و کمتر با دولت پذیرنده درگیر خواهد بود.

هیأت کنسولی علاوه بر وظیفه کمک و مساعدت وظیفه حمایت از اتباع دولت فرستنده را نیز بر عهده دارد و آن زمانی مطرح میشود که اتباع دولت فرستنده به عللی از جمله ارتکاب جرم یا دولت پذیرنده مشکل پیدا میکنند. با توجه به اهمیت این موضوع کنوانسیون ۱۹۶۳ روابط کنسولی مقرره خاصی را به آن اختصاص داده است که ذیلاً مورد بررسی قرار می گیرد.

حمایت هیأت کنسولی از اتباع دولت فرستنده

کنوانسیون ۱۹۶۳ در ماده ۳۶ خود بحث حمایت از اتباع دولت فرستنده را که به علت اتهام یا اتهامات وارده تحت پیگرد مقامات دولت پذیرنده هستند به طور خاص مورد توجه قرار داده است. این ماده تحت عنوان «ارتباط با اتباع دولت فرستنده» امکان برقراری روابط و ملاقات بین مقامات کنسولی و اتباع دولت فرستنده را پیش بینی کرده است. بند یک شق الف ماده ۳۶ حق کلی برقراری رابطه را پیش بینی کرده است. طبق این مقرر مقامات کنسولی دولت فرستنده از آزادی برقراری رابطه و ملاقات با اتباع دولت متبوع خود که در دولت پذیرنده زندانی و یا بازداشت بوده، یا در سایر حالات محرومیت از آزادی به سر میبرند برخوردارند و اتباع دولت فرستنده هم که در چنین وضعیتهایی قرار دارند از این آزادی بهره مند میباشند.

همانطور که ملاحظه میشود هم مقامات کنسولی و هم اتباع دولت فرستنده زندانی، بازداشتی و یا در سایر حالات محرومیت از آزادی میتوانند با یکدیگر رابطه و مراد برقرار کرده، با هم ملاقات کنند. فلسفه وجودی این ماده تضمین برخورداری متهم از حمایت دولت متبوع خود میباشد. اگرچه طبق ماده ۳۶ چنین حقی در چارچوب مقررات دولت پذیرنده اجرا میشود اما آن دولت موظف است مقررات خود را به گونهای تنظیم و تدوین نماید که اجرای چنین حقی میسر گردد. در راستای این اعمال این حق دو دسته وظایف را باید از یکدیگر تفکیک نمود:

-دسته اول وظایفی هستند که بر عهده مقامات دولت پذیرنده میباشند؛

-دسته دوم وظایفی میباشند که هیأت کنسولی در حمایت از اتباع دولت متبوع خود بر عهده دارد.

الف) وظایف دولت پذیرنده

طبق شق ب از بند یک ماده ۳۶ کنوانسیون ۱۹۶۳ دولت پذیرنده دو وظیفه بر عهده دارد.

۱- در صورت درخواست تبعه دولت فرستنده، دولت پذیرنده مکلف است، بدون فوت وقت، مقامات کنسولی دولت فرستنده را از دستگیری، حبس، بازداشت و یا سایر اشکال محرومیت از آزادی مطلع نماید. نکته ای که در این مقرر جلب توجه میکند اینکه مقامات دولت پذیرنده مکلفند «بدون فوت وقت» مراتب را به مقامات کنسولی دولت فرستنده اطلاع دهند. مقامات دولت پذیرنده مکلفند در این حالت کلیه مکاتبات و مراسلات اتباع دولت فرستنده را نیز به مقامات کنسولی آن دولت برسانند.

۲- دومین وظیفه مقامات دولت پذیرنده آن است که باید «بدون فوت وقت» اتباع دولت فرستنده زندانی، بازداشتی یا محروم از آزادی را از حق برقراری رابطه با مقامات کنسولی دولت متبوع خود مطلع کنند. به عبارت دیگر باید گفت که اتباع دولت فرستنده چه خود از حق برقراری رابطه و ملاقات با مقامات کنسولی دولت متبوع خود مطلع باشند چه نباشند مقامات دولت پذیرنده مکلفند بدون فوت وقت آنان را از وجود چنین حقی مطلع نمایند. رویه قضایی دیوان بین المللی دادگستری در قضایای متعددی از جمله قضایای «برادران لاگرانژ» و «آونا و سایر اتباع مکزیک» به این تکلیف دولت پذیرنده اشاره کرده، عدم اجرای آن را نقض کنوانسیون ۱۹۶۳ وین دانسته است. بالتبع در چنین حالتی مسئولیت بین المللی دولت پذیرنده مطرح خواهد شد. بنابراین دولت پذیرنده دو وظیفه دارد یکی اطلاع رسانی به مقامات کنسولی دولت فرستنده از وضعیت اتباع آن و دیگری مطلع کردن اتباع دولت فرستنده از حق برقراری رابطه و ملاقات با مقامات دولت متبوع خود و برخورداری از حمایت آنان. در عین حال دولت پذیرنده مکلف است امکانات لازم جهت برقراری رابطه و ملاقات میان مقامات کنسولی دولت فرستنده و اتباع آن دولت را هم فراهم نماید.

**ب) وظایف هیأت کنسولی دولت فرستنده**

هیأت کنسولی دولت فرستنده موظف است که از اتباع دولت متبوع خود که در حبس یا بازداشت به سر میبرند یا در سایر وضعیتهای محرومیت از آزادی قرار دارند حمایت نماید. هیأت کنسولی برای این کار نه فقط باید با آنها رابطه برقرار کرده، ملاقات نماید بلکه باید در کلیه مراحل رسیدگی آنان را مورد حمایت قرار دهد. به عبارت دیگر مقامات کنسولی دولت فرستنده باید کلیه تدابیر لازم را ببینند تا اتباع دولت متبوع خود از یک «دادرسی منصفانه» برخوردار شوند. اگرچه اجرای دادرسی منصفانه از وظایف دولت پذیرنده است اما مقامات کنسولی دولت فرستنده موظفند امکانات لازم را برای چنین دادرسی فراهم کنند یا در برخورداری اتباع خود از این امکانات نظارت دقیق نمایند. برای برخورداری از یک دادرسی منصفانه متهم باید وکیل داشته باشد، به درستی تفهیم اتهام شود، امکان دفاع از خود را داشته باشد، از شهودی که علیه وی شهادت میدهند سوال نماید و... این وظیفهای است که مقامات کنسولی، قبل و هنگام دادرسی اتباع دولت فرستنده بر عهده دارند. اما مقامات کنسولی وظیفه دیگری را نیز بعد از دادرسی و در صورت محکومیت اتباع دولت متبوع خود بر عهده دارند. بدین ترتیب که اگر اتباع دولت فرستنده محاکمه و مجرم شناخته شدند، مقامات کنسولی حق دارند و در عین حال موظفند در دورانی که آنان محکومیت خود را سپری میکنند با ایشان ملاقات نمایند و نیازهای آنان را رسیدگی و رفع نمایند. در این حالت اگر دولت پذیرنده استانداردهای بین المللی پذیرفته شده را در اجرای مجازات اعمال نکند، مقامات کنسولی حق دارند نسبت به آن اعتراض و خواهان اجرای آنها شوند. به نظر میرسد بهترین کار در این زمینه فراهم نمودن امکان انعقاد نامهای بین دولت فرستنده و پذیرنده برای سپری نمودن دوران محکومیت اتباع در کشور خودشان باشد. این امر در مواردی تحقق یافته است. نکته ای که ذکر آن لازم مینماید اینکه مقامات کنسولی برای اجرای این وظایف نیازی به درخواست اتباع دولت متبوع خود ندارند و به محض اطلاع باید با آنان چه پیش و چه پس از دادرسی و محکومیت رابطه برقرار و ملاقات نمایند و به رفع نیازهای آنان همت گمارند. فقط زمانی این وظیفه از مقامات کنسولی دولت فرستنده ساقط میشود که اتباع آن دولت به طور صریح با مداخله آنان مخالفت کرده باشند. در پایان این قسمت باید گفت که با توجه به گسترش روابط بین ملت ها و اقامت آنان در کشورهای یکدیگر امکان اجرای ماده ۳۶ کنوانسیون ۱۹۶۳ بسیار زیاد شده است. در عین حال پدیده مخالفت مقامات دولت پذیرنده با مداخله مقامات کنسولی دولت فرستنده نیز توسعه یافته و جلب توجه میکند و این منشأ اختلافات زیادی شده است. علت آن هم این است که مقامات دولت پذیرنده با طرح اصل صلاحیت سرزمینی و یا صلاحیت شخصی (شخصیت مجنی علیه) خود را صالح میدانند و با مداخله مقامات کنسولی دولت فرستنده مخالفت میکنند. به خصوص آنکه در مواردی هم اصل استقلال قوا را مطرح مینمایند و به بهانه عدم مداخله در امور قوه قضاییه از اجرای وظایف خود نیز طفره میروند. این امر سبب شده است تا اختلافات متعددی در سالهای اخیر بین دولتها بروز نماید و منجر به صدور احکامی از سوی محاکم بین المللی گردد که این مطلب بحث بعدی این تحقیق را تشکیل میدهد.

بخش دوم: حمایت از اتباع دولت فرستنده در رویه قضایی بین المللی

در خصوص اطلاع مقامات کنسولی دولت فرستنده از وضعیت اتباع آنها و حق برخورداری آنان از حمایت کنسولی دولت متبوع خود در دو دهه اخیر سه قضیه در دیوان بین المللی دادگستری مطرح شده است که دو قضیه آن منجر به صدور رأی از سوی این محکمه شده است. در این بخش ابتدا اشاره ای به سه قضیه مینماییم و سپس به تحلیل مختصر و ره آورد آنها خواهیم پرداخت. فصل اول: قضایای مطروحه در قلمرو حمایت از اتباع دولت فرستنده همان طور که گفته شد سه قضیه در خصوص حمایت از اتباع دولت فرستنده مطرح شده اند که اولی بین آمریکا و پاراگوئه، دومی بین آمریکا و آلمان و سومی بین آمریکا و مکزیک اتفاق افتاده اند که به ترتیب اشاره ای به هر یک می شود. قضیه مربوط به کنوانسیون وین در مورد روابط کنسولی: پاراگوئه علیه آمریکا در سال ۱۹۹۲ مقامات ایالت ویرجینیای آمریکا یکی از اتباع پاراگوئه به نام انگل فرانچسکو بری آرد را به اتهام قتل عمد دستگیر و بدون مطلع کردن وی از حق خود در استفاده از حمایت کنسولی دولت متبوعش و بدون اطلاع دادن به مقامات کنسولی دولت پاراگوئه وی را محاکمه و در ۲۲ اوت ۱۹۹۳ به مرگ محکوم می نمایند.

دولت پاراگوئه در سال ۱۹۹۶ از مجاری دیگر از قضیه مطلع می شود و اقدام های خود را برای نجات تبعه اش در مراجع داخلی آمریکا آغاز می کند. آقای بری آرد با کمک مقامات کنسولی پاراگوئه با استناد به عدم آگاهی خود از نظام کیفری آمریکا و عدم برخورداری از وکلا و مشاوران حقوقی زنده خواهان تجدیدنظر در حکم صادره میشود. این درخواست از سوی دادگاه آمریکا رد میشود. آخرین رجوع آقای بری آرد به محاکم آمریکا در ۳۰ اوت ۱۹۹۶ انجام میشود. وی با کمک کارمندان کنسولی پاراگوئه ضمن رد اعلامیه محکومیت خود، به نقض کنوانسیون ۱۹۶۳ روابط کنسولی از سوی مقامات آمریکایی اشاره میکند و خواهان تجدیدنظر در حکم صادره میشود. این بار دادگاه آمریکا با استناد به دکتترین «ایراد شکلی» درخواست تجدیدنظر را رد میکند. رأی صادره سرانجام در شعبه اول دیوان عالی فدرال ابرام میشود و تاریخ ۱۴ آوریل ۱۹۹۸ برای اعدام محکوم تعیین میگردد. پاراگوئه، در پی بی نتیجه



ماندن توسط به مراجع داخلی، در ۳ آوریل ۱۹۹۸ شکایتی را علیه آمریکا در دیوان بین المللی دادگستری دایر بر نقض مواد ۵ و ۳۶ کنوانسیون ۱۹۶۳ روابط کنسولی ثبت مینماید. پاراگراف همچنین به لحاظ وضعیت وخیم و اعدام قریب الوقوع تبعه اش از دیوان تقاضای صدور دستور موقت برای توقف حکم صادره را میکند.

دیوان بین المللی دادگستری در ۷ آوریل ۱۹۹۸ تشکیل جلسه داده و با توجه به شرایط موجود طبق ماده ۴۱ اساسنامه خود و به اتفاق آرا مبادرت به صدور دستور موقت می نماید. دیوان در دستور موقت خود اعلام می دارد: «آمریکا باید کلیه تدابیر لازم را اتخاذ نماید تا آقای بری آرد اعدام نشود تا اینکه رأی قطعی دیوان صادر شود. در ضمن آمریکا باید تدابیر متخذه را به اطلاع دیوان برساند.

آمریکا ضمن اعتراض به صلاحیت دیوان و اینکه عدم اطلاع به مقامات کنسولی پاراگراف اختلاف در مورد تفسیر و اجرای کنوانسیون ۱۹۶۳ نمی باشد. وقتی هم به دستور موقت صادره از سوی دیوان نمی گذارد و حکم صادره علیه آقای بری آرد را در ۱۴ آوریل ۱۹۹۸ اجرا می کند و او را اعدام می نماید. متأسفانه دولت پاراگراف با اعدام تبعه اش از پیگیری دعوی منصرف میشود و در ۲ نوامبر ۱۹۹۸ انصراف خود را از پیگیری قضیه اعلام میدارد، دیوان هم با صدور قرار ۱۰ نوامبر ۱۹۹۸ قضیه را از دستور کار خود خارج مینماید. همان گونه که ملاحظه میشود این اختلاف منجر به صدور رأی از سوی دیوان نمیشود، اما نکتهای که جالب مینماید اینکه پاراگراف در دادخواست خود اعلام میدارد که آمریکا نه فقط مواد ۵ و ۳۶ کنوانسیون ۱۹۶۳ روابط کنسولی را نقض کرده است بلکه نمیتواند طبق ماده ۲۶ کنوانسیون ۱۹۶۹ وین در مورد حقوق معاهدات با استناد به مقررات داخلی خود از جمله دکتین «ایراد شکلی» از اجرای تعهدات بین المللی اش طبق کنوانسیون ۱۹۶۳ سر باز زند.

قضیه برادران لاگرانژ: آلمان علیه آمریکا

برادران کارل و والتر لاگرانژ که اتباع آلمانی بودند و از دوران طفولیت در آمریکا زندگی می کردند در سال ۱۹۸۲ در ایالت آریزونا در پی سرقت مسلحانه که منجر به کشته شدن رئیس بانک و جراحت شدید یکی از کارمندان آن شده بود، دستگیر می شوند. آنان به اتهام قتل و سایر جنایات محاکمه و به مرگ محکوم می شوند. از آنجا که برادران لاگرانژ آلمانی بودند آمریکا موظف بود که ماده ۳۶ کنوانسیون ۱۹۶۳ وین در مورد روابط کنسولی را اجرا کند، یعنی هم به مقامات کنسولی آلمان اطلاع دهد و هم برادران لاگرانژ را از حق استفاده از حمایت مقامات کنسولی دولت متبوع خود مطلع نماید، اما چنین نکرد. کنسولگری آلمان در سال ۱۹۹۲ به وسیله برادران لاگرانژ که خود از منبع دیگری از حقوق خویش مطلع شده بودند، از جریان باخبر می شود. توسط به مراجع داخلی آمریکا، به علت استناد آنها به دکتین «ایراد شکلی» بی نتیجه ماند، چونکه محاکم آمریکا از طرح حقوق پیش بینی شده در کنوانسیون ۱۹۶۳ برای تجدید نظر در رأی صادره جلوگیری کردند. بدین ترتیب کارل، در ۲۴ فوریه ۱۹۹۹ اعدام شد و مقرر شد که والتر نیز در سوم مارس ۱۹۹۹ اعدام شود. آلمان در دوم مارس ۱۹۹۹ (یک روز قبل از اعدام والتر) شکایتی را علیه آمریکا در دیوان بین المللی دادگستری ثبت نمود و با توجه به اینکه تنها یک روز به اعدام تبعه اش باقی مانده بود تقاضای صدور دستور موقت از دیوان کرد. دیوان در همان روز دستور موقت را صادر نمود و از آمریکا خواست تا تدابیر لازم را برای جلوگیری از اعدام والتر لاگرانژ به عمل آورد. اما این دستور موقت نیز با عدم اجرا مواجه شد و والتر لاگرانژ نیز در سوم مارس ۱۹۹۹ اعدام شد. فرماندار آریزونا حاضر نشد اثری به دستور موقت دیوان بدهد. دولت آمریکا هم فقط دستور دیوان را به فرماندار ایالات آریزونا ابلاغ کرده بود که همراه آن نامه دادستان کل به دیوان عالی آمریکا نیز ارسال گردید که در آن اعلام شده بود دستور موقت دیوان الزامی نیست. این اعدام زمانی اجرا شد که کمیسیون عفو تعویق اجرای حکم اعدام والتر لاگرانژ را به فرماندار آریزونا توصیه کرده بود.

به رغم اعدام والتر لاگرانژ دولت آلمان قضیه را در دیوان پیگیری نمود و دیوان در رأی صادره خود در ۲۷ ژوئن ۲۰۰۱ اعلام کرد که آمریکا نه فقط حقوق آلمان، به عنوان دولت عضو کنوانسیون ۱۹۶۳ روابط کنسولی را نقض کرده است بلکه حقوق فردی برادران لاگرانژ ناشی از ماده ۳۶ کنوانسیون مزبور را نیز نقض نموده است. دیوان همچنین اعلام داشت که دکتین «ایراد شکلی» منجر به نقض بند ۲ ماده ۳۶ کنوانسیون ۱۹۶۳ شده است. نکته جالب دیگر در این رأی این است که دیوان برای اولین بار در تاریخ حیات خود اعلام نمود که دستور موقت از قدرت الزامی برخوردار است و باید اجرا شود.

دیوان اعلام داشت که در صورت نقض ماده ۳۶ کنوانسیون ۱۹۶۳ یعنی عدم رعایت حق حمایت کنسولی اتباع دولت فرستنده، پرونده باید مجدداً مورد بررسی و بازنگری قرار گیرد. دیوان در پاسخ آلمان مبنی بر اینکه آمریکا باید تضمین بدهد که در آینده به چنین کاری دست نزند اعلام میدارد که آمریکا پذیرفته است تدابیر لازم برای اجرای ماده ۳۶ را اتخاذ کند و این میتواند نظر آلمان را تأمین کند. اما آیا واقعاً آمریکا چنین نمود. قضیه سوم یعنی قضیه «آونا و سایر اتباع مکزیک» نشان داد که آمریکا یک بار دیگر مبادرت به نقض ماده ۳۶ کنوانسیون ۱۹۶۳ روابط کنسولی نمود.



قضیه آونا و سایر اتباع مکزیکی: مکزیک علیه آمریکا

مکزیک در ۹ ژانویه ۲۰۰۳ شکایتی را علیه آمریکا در دیوان بین المللی دادگستری ثبت می نماید و در آن مدعی می شود که آمریکا مواد ۵ و ۳۶ کنوانسیون ۱۹۶۳ روابط کنسولی را نقض کرده است. مکزیک مدعی است که آمریکا نسبت به اتباع آن کشور رفتار سوء داشته و آنان را به مرگ محکوم کرده است. لازم به یادآوری است که تعداد ۵۲ نفر از اتباع مکزیکی در ۹ ایالت آمریکا دستگیر و به اتهامات مختلف محاکمه و به مرگ محکوم شده بودند. با توجه به قریب الوقوع بودن اعدام برخی از آنان مکزیک تقاضای صدور دستور موقت مینماید و دیون هم به اتفاق آرا دستورموقت خود را در ۳ فوریه ۲۰۰۳ صادر و از آمریکا میخواهد تدابیر لازم را جهت جلوگیری از اعدام اتباع مکزیکی اتخاذ کند.

دیوان در رأی ۳۱ مارس ۲۰۰۴ خود، پس از رد اعتراض های مقدماتی و ایراد عدم قابلیت پذیرش دعوی مطروحه از سوی آمریکا و همچنین کافی ندانستن اسناد و دلایل آن کشور مبنی بر آمریکایی بودن برخی از محکومان، اعلام می دارد:
- آمریکا تعهد خود را طبق شق ب از بند یک ماده ۳۶ کنوانسیون ۱۹۶۳ نقض کرده است یعنی به تعهد خود مبنی بر اطلاع رسانی به مقامات کنسولی دولت مکزیک عمل نکرده است.

- دیوان با مرتبط دانستن شقوق مختلف بند یک ماده ۳۶ اعلام می دارد آمریکا در ۴۹ مورد به مقامات کنسولی مکزیک اجازه ارتباط و ملاقات با اتباع مکزیکی را نداده است و در ۳۴ مورد هم اجازه نداده است که کارمندان کنسولی مکزیک معرف اتباع مکزیکی متهم در مقابل محاکم آمریکا باشند
- دیوان اعلام می دارد که محاکم آمریکا با استناد به دکترین «ایراد شکلی» بند ۲ ماده ۳۶ کنوانسیون ۱۹۶۳ روابط کنسولی را نقض نموده اند.
- دیوان اعلام می دارد که بهترین طریق جبران نقض این تعهدات بررسی مجدد و بازنگری در احکام صادره و مجازات اعدام می باشد
- در مورد تضمین عدم نقض مقررات ماده ۳۶ در آینده از سوی آمریکا، دیوان اعلام می دارد که آمریکا اظهار کرده است که تدابیر لازم را اتخاذ نموده است و این به نظر دیوان کافی می باشد.
همانطور که ملاحظه میشود آرای دیوان در هر دو قضیه اخیر تا حدود زیادی مشابه میباشد.

فصل دوم: تحلیل اجمالی آرای دیوان بین المللی دادگستری در مورد حمایت کنسولی از اتباع دولت فرستنده و ره آوردهای آنها

همان طور که گفته شد آرای دیوان بین المللی دادگستری در قضایای «برادران لاگران» و «آونا و سایر اتباع مکزیکی» دارای وجوه مشترک زیادی هستند که میتوان به شرح زیر برشمرد:

- در کلیه قضایا یک طرف اختلاف آمریکا میباشد. این سبب میشود که به نظر آید که وقوع این اختلافات پی در پی تصادفی نباشند. به نظر میرسد که آمریکا در پی تغییرات مقررات بین المللی در این خصوص باشد. این موضع را در حدی وسیع تر در بحران عراق نیز میتوان مشاهده نمود. در ابتدای حمله آمریکا به عراق دولت آمریکا یک بار اعلام کرد که مصونیتی برای هیأت های سیاسی واقع در عراق که در زمان رژیم صدام حسین در آن کشور اعتبار یافته اند نمی شناسد. اگرچه این موضع دیگر تکرار نشد اما بیانگر آن است که آمریکا نمی خواهد چندان به مقررات بین المللی در این قلمرو پایبند بماند. این نظر با خروج آمریکا از پروتکل های اختیاری منضم به کنوانسیون های ۱۹۶۱ و ۱۹۶۳ روابط دیپلماتیک و کنسولی نیز تقویت میشود زیرا که دیوان بین المللی دادگستری بر اساس این پروتکلها صلاحیت رسیدگی به اختلافات ناشی از تفسیر و اجرای این کنوانسیون ها را پیدا میکند و خروج از آنها سبب میشود تا دیوان نتواند به اختلافات ناشی از تفسیر و اجرای این کنوانسیون ها رسیدگی کند.

- دیوان بین المللی دادگستری در هر دو رأی خود آمریکا را متهم به نقض مواد ۵ و ۳۶ کنوانسیون ۱۹۶۳ روابط کنسولی نموده است؛ به عبارت دیگر دیوان بر خلاف نظر آمریکا عدم اجرای تعهدات بر اساس مواد ۵ و ۳۶ را اختلاف محسوب نموده و به آن رسیدگی کرده است.

- دیوان در هر دو رأی جبران مناسب نقض تعهدات مندرج در موارد ۵ و ۳۶ کنوانسیون ۱۹۶۳ را بررسی مجدد پرورده و بازنگری در حکم و میزان مجازات دانسته است این از آن لحاظ است که عدم اجرای ماده ۳۶ کنوانسیون ۱۹۶۳ سبب می شود تا متهم از حمایت کنسولی دولت متبوع خود محروم شود و در واقع از یک حق مهم که همانا حق بر «دادرسی منصفانه» است محروم گردد. حق بر «دادرسی منصفانه» امروزه از چنان اهمیتی برخوردار است که حتی جنایت کاران جنگ دوم جهانی نیز باید از آن بهره مند شوند. این مسأله را میتوان در قضیه پاپون مشاهده نمود. دیوان اروپایی حقوق بشر فرانسه را مجبور کرد که به علت عدم رعایت موازین «دادرسی منصفانه» رأی علیه پاپون را نقض کند و همین طور هم شد.

بنابراین حق بر «دادرسی منصفانه» یکی از حقوق شناخته شده متهم میباشد و باید رعایت شود. این حق هم علی القاعده با حضور و حمایت مقامات کنسولی دولت فرستنده در مورد اتباع این دولت بهتر رعایت میشود.

- دیوان در هر دو رأی مبادرت به صدور دستور موقت کرده است و آمریکا را ملزم به اتخاذ تدابیری برای جلوگیری از اعدام متهمان نموده است. یکی از ره آوردهای مهم این آرا در این مورد صراحت دیوان در اجباری دانستن این نوع دستورات می باشد

- در کلیه قضایای مطروحه این دولت پذیرنده است که مبادرت به نقض تعهد کرده است. بنابراین دودسته حقوق را نقض نموده است. یعنی هم حقوق دولت فرستنده در حمایت کنسولی از اتباعش را نقض کرده است و هم حقوق اتباع دولت فرستنده در برخورداری از حمایت کنسولی دولت متبوعشان



۴ دی ۱۳۹۴

کنفرانس سالانه

رویکردهای نوین پژوهشی
در علوم انسانی

Annual Conference on
new approaches to research
in the Humanities

25 December 2015



را نقض نموده است که همانا نقض حقوق بشر می باشد.

-یکی دیگر از راه آوردهای این آرا آن است که اگرچه حقوق خود برآیند رابطه قدرت است اما در عین حال میتواند بر قدرت نیز اثر گذارد. دلیل بارز اینکه در این قضایا آمریکا اعلام نموده است که تدابیر لازم را برای اجرای ماده ۳۶ کنوانسیون ۱۹۶۳ اتخاذ کرده است و این اعلام آمریکا را دیوان صراحتاً در آرای خود مورد توجه قرار داده است.

قضیه برادران لاگرانژ

در روز ۷ ژوئن ۱۹۸۲ نیروهای انتظامی آمریکا برادران لاگرانژ (کارل و والتر) را که تابعیت آلمانی داشتند به اتهام تلاش نافرجام برای سرقت مسلحانه از یک بانک در آریزونا - که در جریان آن یک نفر کشته و یک نفر دیگر به شدت زخمی شد - بازداشت کردند. دادگاه عالی آریزونا در ۱۷ فوریه ۱۹۸۴ دو برادر را به اتهام ارتکاب قتل، تلاش نافرجام برای ارتکاب قتل و سرقت مسلحانه و نیز دو فقره آدم ربایی محاکمه نمود و آنها را به چندین سال حبس و اعدام محکوم کرد.

بر اساس کنوانسیون وین ۱۹۶۳ در خصوص روابط کنسولی، دولت آمریکا موظف بود بدون تأخیر مراتب را به کنسولگری آلمان اطلاع دهد و افراد بازداشت شده را نیز از حقوق خود آگاه نماید. کنسولگری آلمان مدتها بعد از محاکمه و محکومیت برادران لاگرانژ در سال ۱۹۹۲ از جریان موقوف اطلاع یافت آن هم نه توسط مقامات صلاحیت دار ایالات متحده بلکه از طریق خود برادران لاگرانژ که آنها هم از طریق منابعی غیر از مقامات آمریکایی از حقوق خود مطلع شده بودند. مقامات آمریکایی در ۲۱ دسامبر ۱۹۹۸ رسماً برادران لاگرانژ را از حقوق خود برای برخورداری از حمایت کنسولگری آلمان آگاه کردند و علیرغم تلاش های فراوان مقامات سیاسی و قضایی آلمان در ژانویه و اوایل فوریه برای جلوگیری از اعدام کارل، وی در موعد مقرر اعدام گردید. دادگاه عالی آریزونا تاریخ اعدام کارل و والتر لاگرانژ را به ترتیب ۲۴ فوریه و ۳ مارس ۱۹۹۹ اعلام کرد و دولت آلمان درست یک روز قبل از موعد مقرر برای اعدام والتر متوسل به دیوان بین المللی دادگستری شد تا دست کم از اعدام وی جلوگیری کند.

دولت آلمان در ۲ مارس ۱۹۹۹ دادخواستی علیه آمریکا در دیوان بین المللی دادگستری به ثبت رسانید و مبنای صلاحیت دیوان برای رسیدگی به موضوع را ماده یک پروتکل اختیاری پذیرش اجباری صلاحیت دیوان بین المللی دادگستری که منضم به کنوانسیون وین است و ماده (۱) ۳۶ اساسنامه دیوان ذکر کرد. دولت آلمان در دادخواست خود علاوه بر اقامه دعوا علیه آمریکا به خاطر نقض تعهدات بین المللی خود مطابق کنوانسیون وین، در قبال دولت آلمان رسماً خواستار صدور قرار موقت از سوی دیوان گردید دیوان بلافاصله موضوع را مورد بررسی قرار داد و صبح روز ۳ مارس دیوان اقدام به صدور قرار موقت نمود و طبق آن از دولت آمریکا خواست کلیه تدابیر را برای حصول اطمینان از عدم اجرای حکم اعدام والتر لاگرانژ تا هنگام صدور رأی نهایی از سوی دیوان اتخاذ نماید اما مقامات آمریکا با استناد به دکترین اشکال «آئین دادرسی» مانع از بررسی مجدد پرونده و نقض حکم اعدام گردیده و نهایتاً والتر نیز در آخرین ساعات روز سوم مارس اعدام شد.

ایرادات مطروحه از سوی دولت آلمان مبتنی بر نقض کنوانسیون ۱۹۶۳ وین و دفاعیات دولت آمریکادر دیوان بین المللی دادگستری

دولت آلمان در دادخواست و لوائح خود از دیوان می خواست اعلام نماید:

- ۱ - دولت ایالات متحده به دلیل عدم رعایت مفاد ماده (ب) ۳۶(۱) کنوانسیون وین در قبال برادران لاگرانژ هم دولت آلمان را از امکان حمایت کنسولی از دو تبعه خود محروم ساخته و هم حقوق فردی برادران لاگرانژ را نقض نموده.
- ۲ - دولت ایالات متحده حق دولت آلمان برای حمایت دیپلماتیک از اتباع خود مطابق ماده ۵ و ماده ۳۶(۱) کنوانسیون مزبور را مخدوش کرده است.
- ۳ - دولت آمریکا با اعمال قوانین داخلی از جمله اصل «اشکال آئین دادرسی» مانع از اعاده دادرسی و تجدیدنظر در احکام صادره گردیده و نهایتاً با اعدام برادران لاگرانژ تعهدات حقوقی بین المللی خود را نقض نموده است.
- ۴ - دولت آلمان خواستار جبران نقض تعهدات از سوی آمریکا و ارائه تضمین هایی از سوی این دولت مبنی بر عدم تکرار چنین مواردی در آینده علیه اتباع آلمانی شد.



دولت آلمان موضوع نقض قرار موقت دیوان را نیز در لوابیح خود مطرح کرد. دولت آمریکا در لایحه متقابل با عذرخواهی رسمی از دولت آلمان به خاطر نقض حقوق آن دولت قول داد تدابیر مهمی در جهت جلوگیری از تکرار چنین مواردی در آینده اتخاذ نماید با وجود این دولت آمریکا نسبت به صلاحیت دیوان برای رسیدگی به سایر ادعاهای دولت آلمان ایراداتی مطرح نمود. نظریه دیوان بین المللی دادگستری در قضیه لاگران

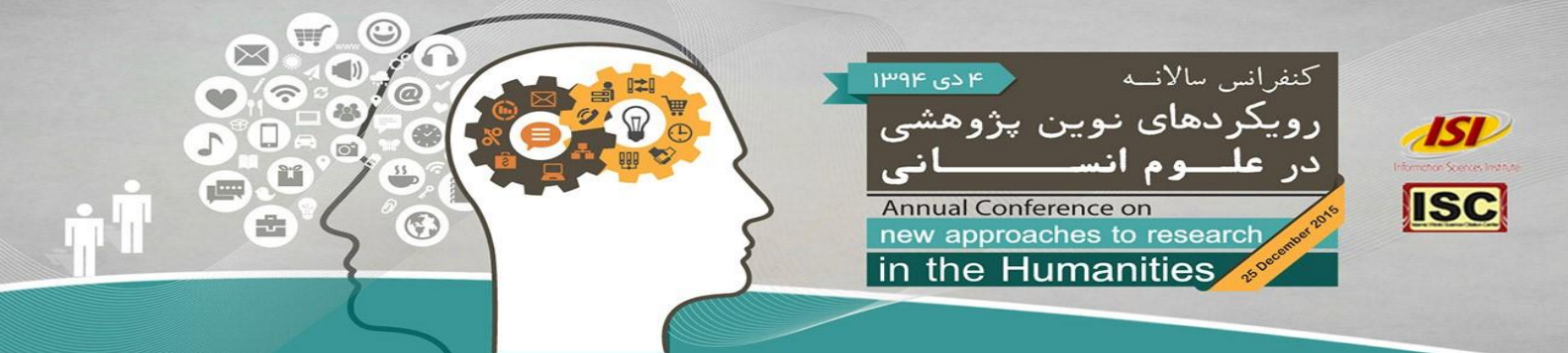
دیوان ایرادات آمریکا را نپذیرفت و پس از بررسی دادخواست و لوابیح آلمان و لوابیح متقابل آمریکا و استماع استدلالات و دفاعیات شفاهی طرفین در تاریخ ۲۷ ژوئن ۲۰۰۱ (۶ تیرماه ۱۳۸۰) رأی نهایی خود را به این شرح صادر نمود:

- ۱ - دیوان ضمن احراز صلاحیت خود برای رسیدگی به دعوی مطروحه از سوی آلمان علیه آمریکا هر چهار خواسته آلمان را قابل استماع دانست.
- ۲ - آمریکا را به خاطر عدم انجام وظیفه خود مطابق بند ب ماده (۱) ۳۶ کنوانسیون وین مرتکب نقض تعهدات بین المللی خود در قبال برادران لاگران دانست.
- ۳ - دولت آمریکا به خاطر عدم اجازه بررسی مجدد و تجدیدنظر در اتهامات و احکام صادره که قبل از اطلاع یافتن برادران لاگران نسبت به حقوق خود صادر شده بود مرتکب نقض تعهدات خود در برابر دولت آلمان و برادران لاگران گردیده است.
- ۴ - دولت آمریکا را به خاطر نقض تعهد این دولت مطابق «قرار موقت» صادره از سوی دیوان محکوم نمود.
- ۵ - تعهد دولت آمریکا دایر بر اتخاذ تمهیدات ویژه جهت اجرای تعهداتش مطابق بند ب ماده (۱) ۳۶ کنوانسیون وین باید شامل انجام درخواست آلمان برای دادن اطمینان کلی نسبت به عدم تکرار مورد مشابه در آینده نیز باشد.
- ۶ - اگر اتباع دولت آلمان بدون آگاه شدن نسبت به حقوق خود محکوم به مجازات های شدید شوند دولت آمریکا باید به شیوه ای که خود مصلحت می داند امکان تجدیدنظر در اتهام ها و احکام صادره را فراهم نماید.

نتیجه گیری

در پایان وبه عنوان نتیجه گیری باید گفت که برخورداری از حمایت کنسولی برای اتباع دولت فرستنده یعنی برای افراد یک حق و برای دولتها اعم از اتفاقاً این حق زمانی اهمیت بیشتری مییابد که مجازات جرم فرستنده و پذیرنده یک تکلیف است و آن صرف نظر از جرایم ارتكابی توسط افراد می باشد ارتكابی سنگین باشد.

اگر حمایت کنسولی از سوی دولت فرستنده در مورد اتباع خود انجام نشود فقط نقض حقوق افراد رخ می دهد و اگر این نقض توسط دولت پذیرنده انجام شونده فقط حقوق افراد بلکه حقوق دولت فرستنده نیز نقض می شود، اما آنچه مهم می نماید اینکه در هر دو حالت نقض حقوق افراد یعنی نقض برای جلوگیری از نقض حقوق آنان و پیشگیری از طرح مسولیت دولت ها، آنها باید تدابیری از جمله وضع قوانین و مقررات حقوق بشر مشاهده میشود و یا تصویب دستورالعمل ها را اتخاذ نمایند. تا امکان این حمایت فراهم گردد. در غیر این صورت مسأله میتواند حتی منجر به اختلافات بین المللی گردد. اما احکام بین المللی هم همان طور که ملاحظه می شود، در بسیاری از موارد نمیتوانند حقوق تضییع شده افراد را جبران نمایند. حتی احکام صادره از سوی دیوان بین المللی دادگستری، به علت آنکه مخاطبان و مجرمان واقعی آن تعیین نمی شوند گاهی با عدم اجرا مواجه می شوند. به همین دلیل امروزه تئوری جعبه سیاه (بلاک باکس) مطرح شده است. طبق این تئوری حکم بین المللی خطاب به دولت صادر می شود اما رکن ذی صلاح نمونه بارز آن را میتوان در عدم اجرای دستور موقت دیوان در قضیه مجری آن معلوم نمی شود، و این سبب می شود که حکم با عدم اجرا مواجه شود برادران لاگران مشاهده نمود. دستور موقت خطاب به دولت آمریکاست در حالی که مجری اصلی آن فرماندار ایالت آریزونا آمریکا می باشد. در این قضیه دولت آمریکا دستور موقت دیوان را فقط به ایالت آریزونا ابلاغ می کند بدون آنکه دستوری برای اجرای آن صادر نماید. این مشکل به خصوص زمانی بیشتر می شود که دولت مخاطب حکم مانند آمریکا به صورت فدرال باشد. البته در این حالت مسولیت بین المللی دولت فدرال قابل طرح است اما در عین حال حکم هم اجرا نمی شود و در مواقعی عدم اجرای حکم خسارات جبران ناپذیری را به ارمغان می آورد. همان طور که در مورد آقای بری آرد و برادران لاگران اتفاق افتاد و آنان اعدام شدند و امکان بازگرداندن آنان به زندگی دیگر ممکن نیست. دیوان هم در حکم خود در قضیه «برادران لاگران» فقط به محکوم کردن آمریکا بسنده نمود و حتی جبران خسارات مالی نیز پیگیری نشد. به هر حال برای رهایی از چنین مسائلی و جلوگیری از تضییع حقوق بنیادین افراد بهتر است که دولت ها اعم از فرستنده و پذیرنده حمایت کنسولی افراد را واقعاً پذیرفته و اجرا کنند تا هم خود با مشکلاتی



برخوردار شوند. در پایان باید گفت که حمایت کنسولی از متهمان الزاماً به «مواجه نشوند و هم افراد بتوانند از حق خود بر یک «دادرسی منصفانه معنای تیره یا معافیت و یا حتی تخفیف مجازات آنان نیست بلکه تضمین برخوردار آنان از یک «دادرسی منصفانه» می باشد.

منابع

- ۱- بیگ زاده، ابراهیم، فصلنامه سیاست خارجه، سال بیستم، شماره ۴، سال ۱۳۸۵
- ۲- جعفری لنگرودی، دکتر محمدجعفر: ترمینولوژی حقوق، انتشارات گنج دانش، چاپ دهم، ۱۳۷۸
- ۳- حائری، مسعود، مرور زمان کیفری در حقوق کنونی ایران: ابهامات، کاستی ها، چاره جویی ها، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۶۸، تابستان ۱۳۸۴
- ۴- ذوالعین، پرویز، حقوق کنسولی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۸۳
- ۵- زاهدی، مهدی، بحران سیاسی و حقوقی در قضیه کارکنان سیاسی و کنسولی ایالت متحده در تهران، رساله کارشناسی ارشد دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۱
- ۶- زمانی، سیدقاسم، جایگاه اصول و قواعد مسئولیت بین المللی دولت ها در قضیه سکوهای نفتی، مجموعه مقالات پیرامون رای راجع به سکوهای نفتی، ۱۳۸۴
- ۷- صدر، جواد، حقوق دیپلماتیک و کنسولی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴
- ۸- عبداللهی، محسن، تروریسم حقوق بشر و حقوق بشردوستانه، تهران، انتشارات شهر دانش، ۱۳۸۸
- ۹- عسگری، پوریا، مسئولیت بین المللی افراد و دولت ها در پرتو ضابطه کنترل، مجله حقوقی، ۱۳۸۸
- ۱۰- فلسفی، هدایت الله، حقوق بین الملل معاهدات، تهران، فرهنگ نشر نو، ۱۳۷۹
- ۱۱- فیوضی، رضا، مسئولیت بین المللی و نظریه حمایت سیاسی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۹
- ۱۲- کلیبار، کلود آلبر، نهادهای روابط بین الملل، مترجم: هدایت الله فلسفی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۸
- ۱۳- موثق، هومن، تحلیل رای دیوان بین المللی دادگستری در قضیه لاگرانند، سالنامه حقوق بین الملل و تطبیقی، ۱۳۸۵
- ۱۴- هیگینز، روزالین، دیوان بین المللی دادگستری، ترجمه علی قاسمی، مجله حقوقی، ۱۳۸۵